فصل‌نامه‌ی مطالعات توسعه‌ی اجتماعی- فرهنگی، دوره‌ی هفتم، شماره‌ی ۳، زمستان ۹۷، صفحات ۱۹۴-۱۷۱

واکاوی مؤلّفه‌های هویّت ملّی در شعر دوره‌ی مشروطه

نگار رشید[۱]، جلیل تجلیل[۲]، علی محمد سجادی[۳]

تاریخ دریافت:۱۳۹۷/۰۹/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۲۲

چکیده

یکی از حوزه‌های اصلی جامعه‌پذیری، تقویت و بازتولید هویّت ملّی است؛ ضرورت این امر در جوامع در حال توسعه به دلیل وقوع تحوّلات مداوم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، بیش‌تر از دیگر جوامع احساس می‌شود. در ایران توجّه به هویّت ملّی، هم‌زمان با آشنایی ایرانیان با مظاهر فرهنگ غرب مطرح شد. در این میان، شاعران و نویسندگان در باززایی و تعمیق هویّت ملّی و ترسیم مرزهای این هویّت، نقش مؤثّری ایفا نموده و بسیاری از مؤلفه‌های آن را در اشعار خویش بازنمایی کرده‌اند. نوشتار حاضر می‌کوشد با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، نسبت متن و فرامتن‌های سیاسی-اجتماعی را در شعر دوره‌ی مشروطه بررسی کند و ضمن برجسته‌سازی و تحلیل مهم‌ترین مؤلّفه‌های هویّت ملّی در شعر این دوره، نقش شاعران مشروطه را در باززایی هویّت ملّی تبیین نماید. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شاعران این دوره، به شاخصه‌های هویّت‌بخشی ایرانیان توجّه ویژه‌ای داشته‌اند؛ به‌خصوص آن‌که ماهیّت انقلابی و توسعه‌گرایانه‌ی شعر مشروطه نیازمند تقویت هم‌گرایی جمعی و هویّت ملّی بوده است. هم‌چنین این شاعران تحت‌تأثیر شاهنامه و جریان گفتمانیِ غالب در دوره‌ی پیشامشروطه و مشروطه، بر سه مؤلّفه‌ی وطن مشترک، تاریخ مشترک و زبان مشترک به‌عنوان مهم‌ترین مؤلّفه‌های هویّت ملّی تأکید کرده و در تثبیت گفتمان ملّی‌گرایانه در جامعه‌ی ایرانی، تأثیر به‌سزایی داشته‌اند.

واژه‌های کلیدی: شعر مشروطه، شاهنامه، هویّت ملّی، وطن، تاریخ، زبان فارسی.

[۱] دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
n.rashid948@gmail.com

[۲] استاد زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران(نویسنده‌ی مسئول)
tajlil52@yahoo.com

[۳] استاد زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران malisajjadi544@gmail

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

مقدّمه و بیان مساله

آن چه در شعر دوره‌ی مشروطه بیش از همه‌ی ادوار شعر فارسی جلب توجّه می‌کند، نسبت متن با فرامتن‌های سیاسی و اجتماعی است. مقصود از فرامتن، مجموعه سازه‌هایی است که بیرون از متن قرار دارند، امّا پیوسته با آن در تعامل هستند. پی‌یر بوردیو[1] از فرامتن به "زمینه" تعبیر و تصریح می‌کند که زمینه ماهیّتی چند بُعدی دارد و دارای ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. از نظر او عامل قدرت سیاسی از اهمّیّت بیش‌تری برخوردار است و می‌تواند ابعاد دیگر را تحت تأثیر قرار دهد(زرقانی،۱۳۹٤:۲٤).

رابطه‌ی بین متن و فرامتن، نسبت متناظر است؛ این نسبت در شعر مشروطه به وضوح دیده می‌شود؛ زیرا همان گونه که شرایط و زمینه‌های سیاسی و اجتماعی دوره‌ی مشروطه در جهت‌گیری‌های شعر فارسی در این دوره مؤثّر بوده، شعر دوره‌ی مشروطه نیز در وقوع تحوّلات سازنده‌ی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، پیروزی نهضت مشروطه و بازتولید هویّت ملّی ایرانیان، نقش غیرقابل انکاری داشته است. این امر بیش از هر چیز برآیند نفوذ شعر مشروطه در میان توده‌ی مردم است؛ به گونه‌ای که بسیاری از اشعار سیاسی-اجتماعی و میهنی شاعران این دوره دهان به دهان می‌گشته و اثرات اندیشگانی ژرفی بر مخاطبان می‌گذاشته است؛ به‌ویژه آن که این اشعار با تعهّد واقعی سرایندگان آن‌ها همراه بوده است و حتّی برخی از شاعران چون فرّخی یزدی و میرزاده‌ی عشقی، جان خود را بر سر این اشعار نهادند و صداقت گفتار و سروده‌های خود را با خون خویش ثابت کردند.

در راستای پیوند عمیق شعر مشروطه با فرامتن‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، یکی از کارکردهای مهمّ شعر این دوره، کوشش برای صورت‌بندی هویّت ملّی[2] از طریق بازنمایی و برجسته‌سازی مؤلّفه‌های این هویّت است؛ به گونه‌ای که شاعران این دوره در کنار سایر روشن‌فکران و نویسندگان توانستند با بیان منسجم مجموعه‌ای از گزاره‌های خاص در یک بازه‌ی زمانی، ملّی‌گرایی و توجّه به هویّت ملّی را به گفتمان غالب عصر خود تبدیل کنند. تا آن جا که غلبه‌ی گفتمان هویّت ملّی در این عصر، در پیدایش و تقویت ناسیونالیسم در دوره‌ی پهلوی اوّل و دوم نیز بسیار مؤثّر بوده است. نقش شاعران مشروطه در احیای هویّت ملّی چندان گسترده بوده که

[1] Pierre Bourdieu
[2] National Identity

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

این امر در زمان حیات آن‌ها نیز برای اهل قلم آشکار بوده است؛ برای نمونه، روزنامه‌ی نهضت اسلام در سال ۱۳۰۲ ه.ش. درباره‌ی اشعار میرزاده‌ی عشقی چنین می‌نویسد: «آثار قریحه‌ی این متفکّر بزرگ و شاعر فوق‌العاده، حسّ وطن‌پرستی و ایرانیّت را که به واسطه‌ی تبلیغات وثوق‌الدوله داشت از بین می‌رفت، احیا کرد»(میرزاده‌ی عشقی،۱۳۵۷:٤٥٢).

مقاله‌ی حاضر که واحد تحلیل آن اشعار قلّه‌نشینان شعر مشروطه چون ملک‌الشعرای بهار، ادیب‌الممالک فراهانی، فرّخی یزدی، میرزاده‌ی عشقی و عارف قزوینی است، با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی می‌کوشد ضمن بررسی تأثیرات فرامتن‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بر شعر دوره‌ی مشروطه، به دو پرسش اساسی زیر پاسخ دهد:

- نقش شعر مشروطه در باززایی هویّت ملّی ایرانیان چگونه بوده است؟
- مهم‌ترین مؤلّفه‌های بازنمایی‌شده‌ی هویّت ملّی در شعر دوره‌ی مشروطه کدامند؟

پیشینه‌ی پژوهش

با توجّه به رواج پژوهش‌های بینارشته‌ای در حوزه‌ی علوم انسانی، پژوهش‌های چندی درباره‌ی بازتاب هویّت ملّی در ادبیّات معاصر فارسی انجام شده است. این پژوهش‌ها را از منظر پیوند با تحقیق حاضر می‌توان به دو دسته تقسیم کرد؛ دسته‌ی نخست، پژوهش‌هایی هستند که به بررسی هویّت ملّی در اشعار شاعران و آثار نویسندگانی غیر از شاعران و نویسندگانِ دوره‌ی مشروطه پرداخته‌اند؛ برای نمونه عالی عبّاس‌آباد در پژوهشی با عنوان «ایران و هویّت ملّی در اندیشه‌ی مهدی اخوان ثالث»(۱۳۸۹) که بر اساس روش تحلیل محتوا انجام شده، به این نتیجه دست یافته است که بررسی اوضاع اجتماعی ایران، پرداختن به آیین‌های ایرانی پیش از اسلام و توجّه به فرهنگ و زبان، از مهم‌ترین مبانی هویّت ملّی در شعر و اندیشه‌ی اخوان هستند. هم‌چنین روحانی و عنایتی قادیکلایی در مقاله‌ای تحت عنوان «مؤلّفه‌های هویّت ملّی در شعر معاصر(مطالعه‌ی موردی: شعر محمّدرضا شفیعی کدکنی)»(۱۳۸۹)، به بررسی بازتاب نمادها و شخصیّت‌های اسطوره‌ای، آیین‌های باستانی، تاریخ و فرهنگ گذشته، جغرافیای ایران قدیم و شخصیّت‌های بزرگ عرفانی و ادبی به عنوان عناصر فرهنگ و هویّت ملّی در شعر شفیعی کدکنی پرداخته و چنین نتیجه گرفته‌اند که باستان‌گرایی در اشعار این شاعر را می‌توان رویکردی به هویّت ملّی انگاشت که نقش مهمّی در بازسازی فکری و فرهنگی ایفا می‌کند.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

دسته‌ی دوم نیز معدود پژوهش‌هایی هستند که با پژوهش حاضر پیوند دارند؛ برای نمونه، علم و رئیسی در پژوهشی با عنوان «مؤلّفه‌های هویّت ملّی در دیوان میرزاده‌ی عشقی»(۱۳۹۱)، با استفاده از روش تحلیل محتوا و با بهره‌گیری از متغیّرهایی به بررسی و ارزیابی آماری و توزیع فراوانی مؤلّفه‌های هویّت ملّی شامل ارزش‌های ملّی، ارزش‌های دینی و فرهنگ غربی در دیوان میرزاده‌ی عشقی پرداخته‌اند. بر اساس نتایج این پژوهش، میرزاده‌ی عشقی توجّه ویژه‌ای به شاخصه‌ها و عناصر هویّت‌بخش ایرانیان داشته و به‌رغم دگرگونی‌های به‌وجود آمده در این عناصر و شاخصه‌ها در عصر مشروطه، ارزش‌های ملّی جای‌گاه خود را در اشعار او حفظ کرده است. آذر نیز در مقاله‌ی «نقش شاعران در بحران هویّت ملّی»(۱۳۹۳) با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به اشعار میهنی شاعران ایرانی از عصر مشروطیّت تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش. نظر داشته و چنین نتیجه گرفته است که شاعران این دوره با هنر شاعری خود در زدودن یأس مردم و بیداری و بازگشت آن‌ها به هویّت ملّی نقش قابل توجّهی داشته‌اند. البتّه در این بررسی مروری، به طور خاص و روش‌مند، مؤلّفه‌های مشخّصی از هویّت ملّی مبنای تحلیل قرار نگرفته و در آن به ارائه‌ی تحلیل-های کلّی بسنده شده است.

بارزترین تفاوت‌های تحقیق حاضر با دو پژوهش اخیر، در زمینه‌هایی چون «روش پژوهش»، «مؤلّفه‌های مورد بررسی»، «نگاه جامع‌نگر به شعر شاعران دوره‌ی مشروطه به عنوان یک پیکره به جای نگاه جداگانه به شعر هر شاعر»، «بررسی تأثیر فرامتن‌های گوناگون در رویکرد شاعران مشروطه به مؤلّفه‌های خاصّی از هویّت ملّی» و «توجّه به روابط بینامتنی شعر مشروطه با شاهنامه در زمینه‌ی هویّت ملّی» است.

مبانی نظری و مفهومی

مفهوم جامعه‌شناختی هویّت و هویّت ملّی

هویّت به عنوان یکی از مفاهیم بنیادین علوم اجتماعی و به‌ویژه جامعه‌شناسی فرهنگی، مفهومی چندبُعدی است که تعاریف گوناگونی از آن ارائه شده است. از نظر کاستلز[1]، هویّت «فرآیند ساخته‌شدن معنا بر پایه‌ی یک ویژگی فرهنگی یا یک دسته از ویژگی‌های فرهنگی است که بر

[1] Castells

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

دیگر منابع برتری دارند»(کاستلز،۳۷:۱۳۸۰). جنکینز[1] نیز بر آن است که هویّت‌داشتن یعنی احساس تمایز، تداوم و استقلال شخصی؛ بدین معنا که فرد احساس کند همان است که بوده و دیگران نیستند(جنکینز،۱۳۸۱:۱۶-۱۵). هم‌چنین به زعم او، هویّت به‌طور هم‌زمان دو نسبت محتمل را میان افراد یا اشیا برقرار می‌کند؛ از یک سو شباهت و از سوی دیگر، تفاوت(جنکینز، ۱۳۸۱: ۵). در مجموع، هویّت دربردارنده‌ی «مجموعه‌ای از علائم، آثار مادی، زیستی، اجتماعی، فرهنگی و روانی است که موجب شناسایی فرد از فرد، گروه از گروه یا اهلیّتی از اهلیّت دیگر(فرهنگ از فرهنگ دیگر) می‌شود»(علیخانی،۳۱۸:۱۳۸۳).

از منظر جامعه‌شناختی، هویّت را می‌توان به دو سطح هویّت فردی[2] و هویّت اجتماعی[3] دسته-بندی کرد. هویّت فردی، به نوعی آگاهی اطلاق می‌شود که هر فرد در فرآیند اجتماعی‌شدن و در تعامل با دیگران درباره‌ی خود کسب می‌کند. این خودآگاهی به‌صورتی نسبتاً سازمان‌یافته به‌مثابه‌ی بخشی از نظام شخصیّتی، حایل و واسطه‌ی بین دنیای بیرونی و درونی فرد است و در هر حوزه‌ی تعاملاتی، رابطه‌ی او را با خود و دیگران تنظیم و کنش‌هایش را تعدیل می‌کند(عبداللهی، ۱۳۷٤: ٦۳). بر این اساس، هویّت فردی با اجتماع در پیوند است؛ زیرا این هویّت از رهگذر مناسبات با دیگران ساخته می‌شود.

هویّت اجتماعی نیز شامل شیوه‌هایی است که «به واسطه‌ی آن‌ها افراد و جماعت‌ها در روابط اجتماعی خود، از افراد و جماعت‌های دیگر متمایز می‌شوند. هویّت اجتماعی، برقراری و متمایز ساختن نظام‌مند نسبت‌های شباهت و تفاوت میان افراد، میان جماعت‌ها و میان افراد و جماعت-هاست»(جنکینز،۹:۱۳۸۱). این نوع هویّت، طیف گسترده‌ای از هویّت‌ها چون هویّت نژادی، قومی، دینی، زبانی، طبقاتی، جنسی و ملّی را دربرمی‌گیرد که در این بین، هویّت ملّی مهم‌ترین سطح هویّت و ورای دیگر هویّت‌های مذکور به شمار می‌آید و «باعث هم‌بستگی افراد آزاد و برابر در مقابل قانون، به صورت طبقات و گروه‌های انسانی بر مبنای منافع است؛ لذا وجود فردیّت خودآگاه، آزاد و مستقل افراد یک ملّت، پایه و علّت اساسی به وجود آمدن هویّت ملّی است»(صدرالاشرافی،۸٤:۱۳۸٦).

[1] Jenkins
[2] Personal Identity
[3] Social Identity

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

از نظر آنتونی اسمیت[1]، هویّت ملّی بازتولید و بازتفسیر پایدار ارزش‌ها، نمادها، خاطرات، افسانه‌ها و سنّت‌هاست که عناصر تمایزبخشیِ هر ملّتی هستند(گل‌محمّدی،۱۳۸۱:۳۷). از منظری دیگر، هویّت ملّی عبارت است از: «فرآیند پاسخ‌گویی آگاهانه‌ی یک ملّت به پرسش‌های پیرامون خود، گذشته، کیفیّت، زمان، تعلّق، خاست‌گاه اصلی و دائمی، حوزه‌ی تمدّنی، جای‌گاه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و گرایش‌ها و نگرش‌های مثبت به عوامل و عناصر و الگوهای هویّت‌بخش و یکپارچه‌کننده در سطح هر کشور به عنوان واحد سیاسی»(میرمحمّدی،۱۳۸۳:۳۲۱). در مجموع، جان‌مایه‌ی هویّت ملّی را می‌توان احساس تعلّق به ملّتی خاص یا میزان افتخار و غرور ملّی افراد نسبت به ملّیّت خویش دانست.

مسأله‌ی مهم در مبحث هویّت ملّی، تعیین مؤلّفه‌های این هویّت است؛ صاحب‌نظران گوناگون در آرای خود، مؤلّفه‌ها و ابعاد مختلفی برای هویّت ملّی برشمرده و هریک بر مؤلّفه‌های خاصّی تأکید کرده‌اند؛ بی آن که به توافقی در زمینه‌ی مهم‌ترین مؤلّفه‌های هویّت ملّی دست یافته باشند. بررسی آرای این نظریّه‌پردازان نشان می‌دهد که بیش‌ترین فراوانی تکرار و تأکید بر ده عنصر زیر به عنوان مؤلّفه‌ها و ابعاد هویّت ملّی بوده است: سرزمین مشترک، نژاد و ملّیّت مشترک، میراث فرهنگی مشترک(آداب و رسوم، باورها، نمادها و...)، نظام سیاسی و دولت، تاریخ و پیشینه‌ی مشترک، اقتصاد واحد، زبان مشترک، هنر و ادبیّات، دین مشترک و نیز هویّت جهانی و سیّال-شده(آزاد ارمکی و وکیلی،۱۳۹۲:۹). با اذعان به نقش و اهمّیّت همه‌ی مؤلّفه‌های پیشین در تکوین هویّت ملّی، از بین این مؤلّفه‌ها، مواردی را که در شعر دوره‌ی مشروطه بیش‌تر مورد توجّه قرار گرفته‌اند، مبنای تحلیل این نوشتار قرار خواهیم داد.

یافته‌های پژوهش

تحلیل مؤلّفه‌های هویّت ملّی در شعر دوره‌ی مشروطه

آشنایی ایرانیان با علم و فرهنگ و پیشرفت‌های مغرب‌زمین در دهه‌های پیش از نهضت مشروطه، صرف‌نظر از همه‌ی فوایدش، نوعی خودباختگی را به قشر نسبتاً گسترده‌ای از ایرانیان تحمیل کرد؛ به‌ویژه آن که به سبب غلبه‌ی جهل و بی‌خبری در دوره‌های آغازین و میانی حکومت قاجار، خلأ شدیدی از جهت فرهنگی و هویّت ملّی در میان ایرانیان وجود داشته است. از این رو،

[1] Anthony Smith

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

روشن‌فکران و شاعران دوره‌ی مشروطه، باززایی هویّت ملّی را یکی از مهم‌ترین عوامل بسترساز توسعه‌ی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه‌ی ایران می‌دانسته‌اند. در همین راستا، شاعران این دوره کوشیدند تا – مستقیم یا غیرمستقیم– بر آن دسته از مؤلّفه‌های هویّت ملّی که پیونددهنده‌ی همه‌ی ایرانیان با هر مذهب و آیینی هستند و در عین حال مغفول مانده‌اند، بیش‌تر تأکید کنند. بر همین اساس، در شعر این دوره، سه مؤلّفه‌ی سرزمین مشترک(وطن مشترک)، تاریخ مشترک و زبان مشترک، بسیار مورد تأکید قرار گرفتند.

در عین حال، شعر دوره‌ی مشروطه با توجّه به اثرپذیری گسترده از شاهنامه‌ی فردوسی در حوزه‌های گوناگون، در سه مؤلّفه‌ی مذکور هویّت ملّی نیز بسیار متأثّر از شاهنامه بوده است؛ به گونه‌ای که از این حیث، بین شعر دوره‌ی مشروطه(زبرمتن) و شاهنامه(زیرمتن)، به تعبیر ژنی[1] رابطه‌ی بینامتنی قوی وجود دارد. از نظر ژنی «چنان که ارتباط بینامتنی در دو سطح صورت و مضمون انجام گیرد، بینامتنیّت قوی است»(نامورمطلق،۱۳۹۰:۲۳۷). آن چه بر غلظت این رابطه افزوده، تشابه وضعیّت سیاسی–اجتماعیِ ایران در دوره‌ی سرایش شاهنامه و عصر مشروطه از حیث رواج روحیّه‌ی ملّی‌گرایی و کوشش برای باززایی هویّت ملّی ایرانیان در جهت بیداری و توسعه‌ی جامعه پس از چند سده رخوت و رکود و انفعال است. در این بخش، سه مؤلّفه‌ی اصلیِ هویّت ملّی در شعر دوره‌ی مشروطه، مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت.

سرزمین مشترک(وطن مشترک)

هویّت ملّی هر ملّت در درجه‌ی نخست زاییده‌ی محیط جغرافیایی آن ملّت است. به عبارتی، محیط جغرافیایی تبلور فیزیکی، عینی، ملموس و مشهود هویّت ملّی به شمار می‌آید؛ چنان‌که برای شکل‌گیری هویّت واحدِ ملّی، تعیین قلمرو یک سرزمین مشخّص، ضرورت تام دارد. در واقع، عنصر سرزمین، واحد بقا[2] را برای اشخاص معلوم می‌کند؛ بدین معنا که تنها با وجود آن سرزمین مشخّص، رسیدن به اهداف متصوّر خواهد بود(حاجیانی،۱۳۷۹:۲۰۲).

با توجّه به اهمّیّت سرزمین مشترک در هویّت ملّی، دو واژه‌ی «وطن» و «ایران» و مفاهیم هم‌بسته‌ی آن‌ها، از پربسامدترین واژه‌ها و مفاهیم شعر مشروطه هستند. تا پیش از عصر مشروطه، مفهوم وطن عموماً به روستا یا شهر به عنوان زادبوم هر فرد محدود می‌شده(شفیعی کدکنی،۱۳۸۷:

[1] Jenny
[2] Survival Unit

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

۳۶) و بر یک قلمرو جغرافیایی گسترده که تحت اداره‌ی حکومت سیاسی واحدی باشد، دلالت نمی‌کرده است. البتّه در دوران کلاسیک، مفهوم ارائه‌شده از ایران در شاهنامه، بیان‌گر آن است که فهم فردوسی از وطـن، بسـیار متفاوت از کسـانی است که صرفـاً مولد خود را وطـن خویـش می‌دانستند؛ زیرا در شاهنامه «به لحاظ جغرافیایی، کشوری به نام ایران در مرکز رویدادهاست و قلمرو آن نیز محدود به یک شهر یا ناحیه‌ی خاص نیست بلکه همه‌ی شهرها و اقوام این سرزمین ... در آن نام برده می‌شود»(آیدنلو،۲۱۲:۱۳۹۰). چنان‌که فردوسی در ابیات زیر از بخش پادشاهی انوشیروان، ایران آن زمان را چنین معرّفی می‌کند:

نخستین خراسان ازو یاد کرد — دل نامداران بدو شاد کرد
دگر بهره زان بُد قم و اصفهان — نهادِ بزرگان و جای مهان
وزین بهره بود آذرابادگان — که بخشش نهادند آزادگان
وز ارمینیه تا در اردبیل — بپیمود بینادل و بوم گیل
سیوم پارس و اهواز و مرز خزر — ز خاور ورا بود تا باختر...

(فردوسی،۱۱۱۲:۱۳۸٦)

هم‌چنین شاعر در ابیات زیر از بخش پادشاهی انوشیروان، اصطلاح "بوم" را معادل اصطلاح "وطن" به کار می‌برد و بر حفظ ایران – به عنوان سرزمین مشترک اقوام ایرانی- از دست بیگانگان تأکید دارد:

نمانیم کین بوم ویران کنند — همی غارت از شهر ایران کنند
نخوانند بر ما کسی آفرین — چو ویران بود بوم ایران‌زمین

(فردوسی،۱۱۱۹:۱۳۸٦)

در شعر دوره‌ی مشروطه از یک سو تحت تأثیر وجود سرزمینی یکپارچه در ایران باستان و شاهنامه و از سوی دیگر، تحت تأثیر مفهوم وطن در غرب، وطن در مفهوم سیاسی جدید خود یعنی کشوری با قلمرو جغرافیایی و حکومت مرکزی مشخّص، مورد تأکید قرار می‌گیرد. تکرار واژه‌های "وطن" و "ایران" و گزاره‌های مرتبط با آن‌ها در شعر این دوره چنان گسترده بوده که خواه ناخواه، بستر احساس تعلّق مردم را به سرزمین مشترک فراهم می‌کرده است؛ به‌ویژه آن که تأکید بر وطن مشترک توسّط شاعرانی از مناطق و اقوام گوناگون ایران، در تعمیق این مؤلّفه‌ی هویّت ملّی در مناطق مختلف ایران بسیار اثرگذار بوده است؛ چنان که ادیب‌الممالک فراهانی که بیشتر موفقّیّت او در محور سروده‌های وطنی است، با صراحت بر ضرورت سرایش اشعار وطنی

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

تأکید می‌کند و می‌گوید: «اگر شما شعر بگویید، بایستی به وطن خود و مردم آن بپردازید. شاید شما مشتاق اشعار عاشقانه باشید ولی چه عشقی ناب‌تر از عشقی است که ما نسبت به وطنمان و مردم آن احساس می‌کنیم»(آژند،۱۳٦۳:٤۳). تحت تأثیر همین رویکرد است که فرّخی یزدی در بیت زیر صراحتاً بر ایران به عنوان وطن مشترک اقوام گوناگون تأکید می‌کند:

برای شما گر دهم جان چه باک که هستیم فرزند یک آب و خاک

(فرّخی،۱۳۹۱:٤۱۰)

بهار نیز به عنوان بزرگ‌ترین شاعری که «بعد از فردوسی به ایران و مسایل ایران اندیشیده است و در این اندیشه، پشتوانه‌ی عظیمی از شناخت تاریخی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی حضور دارد»(شفیعی کدکنی،۱۳۹٤:۵۰)، در بیت زیر ضمن تأکید بر نژاد مشترک، همه‌ی اقوام ایرانی را از یک خاک می‌داند؛ در این بیت، تهران و خراسان مجاز از همه‌ی نقاط ایران است:

همه از یک نژاد و یک خاکیم گر ز تهران گر از خراسانیم

(بهار،۱۳۹٤:٦۳۷/۲)

همان گونه که در بیت فوق دیده می‌شود، شاعران دوره‌ی مشروطه گاه می‌کوشیدند تا اختصاصاً با نام بردن از مناطق مختلف به عنوان زیرمجموعه‌ای از ایران، تعلّق مردمان این مناطق را به وطنی مشترک، برجسته سازند. میرزاده‌ی عشقی نیز که بیش‌تر از نگاه غربی به وطن می‌نگریسته (شفیعی کدکنی،۱۳۹٤:۵۰)، در ابیات زیر، نواحی گوناگونی از شمال و جنوب و شرق و غرب ایران را تحت عنوان "مملکت ما" گرد هم می‌آورد؛ هم‌نشینی این نواحی در زیر این عنوان، به خوبی احساس وطن مشترک را به مخاطب القا می‌کند:

مملکت ما شده امن و امان از همدان تا طبس و سیستان

مشهد و تبریز و ری و اصفهان ششتر و کرمانشاه و مازندران

(میرزاده‌ی عشقی،۱۳۵۷:۲۹۵)

شاعران دوره‌ی مشروطه به منظور افزایش تعلّق مردم به وطن مشترک و تحریک احساسات میهن‌دوستانه‌ی آن‌ها، از دو شگرد بسیار بهره جسته‌اند؛ به گونه‌ای که این شگردها در اشعار بیش‌تر شاعران این دوره دیده می‌شود. در شگرد نخست، شاعران با موازی‌سازی وطن/ایران با مادر، عشق به وطن مشترک را با حسّ ناموس‌پرستی که در فرهنگ مردم عصر بسیار نفوذ داشته، پیوند می‌زنند؛ بارزترین نمونه در این زمینه، ابیات زیر از ادیب‌الممالک فراهانی است:

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

مادر توست این وطن که در طلبش خصم نار تطاول به خاندان تو افکند
هیچت اگر دانش است و غیرتِ ناموس مادر خود را به دست دشمن مپسند
(ادیب‌الممالک،۱۳۸٦:۱٦۳)

فرّخی یزدی نیز در ابیاتی که از زبان وطن سروده شده، ضمن اشاره‌ی صریح به پیوند ملّیّت با وطن‌خواهی، ایران را با مادر موازی‌سازی می‌کند و از ایرانیان به فرزندان و از میهن‌پرستی نیز به مادرپرستی تعبیر می‌نماید:

به اقدامات چالاکِ طرفدارانِ ملّیّت به احساساتِ درّاکِ وطن‌خواهانِ بانیّت
که فرزندانِ من را مسلکِ مادرپرستی ده ز جهل و نیستی برهان، ز علم ابقای هستی ده
(فرّخی،۱۳۹۱:۲۹۲)

شگرد دیگر، استناد فراوان به حدیث «حبّ الوطن من الایمان»(فروزانفر،۱۳۷٦:۳۲۳) از پیامبر اسلام(ص) و بهره‌گیری از احساسات دینی مردم در جهت افزایش دل‌بستگی آن‌ها به وطن مشترک است. در واقع شاعران، مضمون این حدیث را که بیش‌تر بر زادگاه و زیست‌بوم هر فرد دلالت دارد، بر وطن در معنای سیاسی جدید آن حمل کردند و با استناد به این حدیث و تکرار آن در اشعار مختلف، حس دلدادگی و تعلّق به سرزمین مشترک را با گرایش‌های عقیدتی پیوند زدند و بدین ترتیب از ایدئولوژی برای تثبیت گفتمان ملّی‌گرایانه‌ی خویش بهره جستند. این امر نیز در ابیات زیر از ادیب‌الممالک به وضوح مشهود است:

دوش گفتم به دوستی که بُوَد حفظ این آب و خاک بر همه دَین
راز حب الوطن من الایمان هست دستور سیّد ثقلین
(ادیب‌الممالک،۱۳۸٦:۹۳۱)

ابیات زیر از فرّخی و بهار نیز با همین انگیزه سروده شده‌اند:

غرض برای ترقّی خاک پاک وطن به جان بکوش که حب الوطن من الایمان
(فرّخی،۱۳۹۱:۲۷۳)

هر که را مهر وطن در دل نباشد، کافر است معنی حب الوطن فرموده‌ی پیغمبر است
(بهار،۱۳۹٤:٦۲۱/۱)

در جهت اهمّیّت پیوند مردم و میهن، شاعری چون فرّخی به صراحت از جدایی‌ناپذیری ملّت و وطن سخن می‌گوید: «الفت ملّت به موطن، قابل تفکیک نیست»(فرّخی،۱۳۹۱:۲۲۵) و در جایی دیگر از این امر که تعصّب وطنی از ایرانیان سلب شده است، افسوس می‌خورد(فرّخی،۱۳۹۱:

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

۲۷۵). هم‌چنین در راستای ترویج این احساسات میهن‌دوستانه و تأکید بر سرزمین مشترک، روی دیگر شعر مشروطه یعنی بیگانه‌ستیزی آشکار می‌شود؛ زیرا همه‌ی شاعران این دوره، سلطه‌ی بیگانگان و در رأس آن‌ها روسیه و انگلیس را تهدیدکننده‌ی وطن و ملّیّت ایرانیان می‌دانسته و اشعار فراوانی در زمینه‌ی افشای خیانت‌های آن‌ها و بیداری مردم سروده‌اند؛ برای نمونه فرّخی در یکی از مسمّطات خویش، صراحتاً روسیه را در دشمنی با وطن و ملّیّت که شاعر از آن به "قومیّت" تعبیر می‌کند، به تصویر می‌کشد:

قومیّت وطن را روسی نمود تهدید ما ملّتِ وطن‌دوست، گوییم با صد امید
از سوز آتش دل: یا مرگ یا استقلال
(فرّخی،۱۳۹۱:۲۵۸)

بهار نیز که اکثر نابسامانی‌های ایران را به علّت دخالت بیگانگان می‌دانست و نفوذ آن‌ها – به ویژه انگلیسی‌ها– را مانع اصلاحات اجتماعی و سیاسی به شمار می‌آورد، در شعری که خطاب به انگلستان سروده، انگلیس را عامل ایجاد اختلاف و مخلّ وحدت توصیف می‌کند:

انگلیسا در جهان بیچاره و رسوا شوی ز آسیا آواره گردی وز اروپا پا شوی...
اختلاف افکندی و کردی حکومت بر جهان شد دمی کز اتّحاد خلق بی‌ملجا شوی...
مانع بسط تمدّن گشتی اندر ملک شرق تا بدین مشتی خرافی صاحب و مولا شوی
(بهار،۱۳۹٤:۱/٦۲۵–٦۲۷)

باید توجّه داشت که این تقابل‌سازی و ایجاد دو قطب "ما"(ایرانیان) و "دیگری"[1] (بیگانگان)، در تحریک احساسات میهن‌دوستانه و افزایش وابستگی ایرانیان به وطن مشترک و دیگر مؤلّفه‌های هویّت ملّی بسیار اثرگذار بوده است. افزون بر این، در راستای تأکید بر وطن مشترک، برخی از شاعران بر یکی از مهم‌ترین نمادهای سرزمینی یعنی پرچم تأکید کرده‌اند؛ چنان که میرزاده‌ی عشقی، پرچم را هدایت‌کننده‌ی واقعی ملّت به شمار می‌آورد و فرّخی نیز در شعری که در واکنش به قرارداد ننگین وثوق‌الدوله با انگلیسی‌ها (قرارداد ۱۹۱۹) سروده، قرار داشتن در زیر پرچم مشترک را حافظ ملّت ایران می‌داند:

[1] Other

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

یکی بیرق شیر و خورشید نر بباید شدن هادی ما نه زر
(میرزاده‌ی عشقی،۱۳۵۷:۳۸۹)

در تحت لوای شیر و خورشید ای لُرد آزاد ز بند انگلیس و روسیم
(فرّخی،۱۳۹۱:۳۸۵)

تاریخ مشترک

بُعد تاریخی هویّت ملّی عبارت است از آگاهی مشترک افراد جامعه از گذشته‌ی تاریخی و احساس دل‌بستگی به آن و احساس هویّت تاریخی و "هم‌تاریخ‌پنداری" که پیونددهنده‌ی نسل‌های مختلف به یکدیگر است(حاجیانی،۱۳۷۹:۲۰۱). ارنست رنان[1] از بین شاکله‌های اصلیِ ملّت‌سازی، بیش از همه بر تاریخ تأکید می‌کند. به باور او وجود ملّت، مستلزم داشتن نوعی تاریخ مشترک است(رنان،۱۳۸۹:۳٤۰). با توجّه به نقش گسترده‌ی تاریخ در شخصیّت‌بخشی به مفهوم ملّیّت و بن‌مایه‌های آن، بیش‌تر تاریخ‌نگاران کوشیده‌اند باورها و افتخارات ملّی خود را به نسل‌های آینده انتقال دهند و از این طریق در ساختن هویّت ملّی آن‌ها اثرگذار باشند. در همین راستا، بهار ضمن موازی‌سازی ایران با مادر، تاریخ ایران را به پدر تشبیه می‌کند و بدین ترتیب با انتساب همه‌ی ایرانیان به این پدر، صراحتاً بر تاریخ مشترک تأکید می‌کند:

هست ایران مادر و تاریخ ایرانت پدر جنبشی کن گرت ارثی زان پدر وین مادر است
(بهار، ۱۳۹٤:٦۲۲/۱)

میرزاده‌ی عشقی نیز در رویکردی کاملاً ناسیونالیستی، تاریخ ایران را بهترین تاریخ جهان می‌خواند و بدین ترتیب می‌کوشد بر تعلّق خاطر ایرانیان به این تاریخ بیفزاید:

چنان تاریخ ایران شد، ز تاریخ تو تاریخی که این تاریخ، تاریخی‌ترین تاریخ عالم شد
(میرزاده‌ی عشقی،۱۳۵۷:۳۳۳)

ذکر این نکته ضروری است که ظهور تاریخ‌نگاری ملّی‌گرایانه در دوران قاجار و مشروطه، یکی از مهم‌ترین محورهای شکل‌گیری هویّت ملّی نوین در ایران معاصر بوده است. در این دوران، در اثر حاکمیّت اندیشه‌ی باستان‌گرایی بر ذهن مورّخان و محقّقان، ایران باستان مبنای تبیین هویّت ملّی و محور اصلی دیدگاه‌ها و تحلیل‌های تاریخ‌نویسان قرار گرفت. بدین ترتیب، نوعی ملّی‌گرایی در قالب باستان‌گرایی به صورت جزئی اساسی از دیدگاه تاریخیِ روشن‌فکران و مورّخان درآمد و

[1] Ernest Renan

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

حتی بسیاری از مورّخان این دوران، رسالت اصلی تاریخ‌نویسی را تقویت غرور و وحدت ملّی از طریق رواج ملّی‌گرایی باستان‌گرایانه در بازنگاری تاریخ دانستند(علی‌زاده و طرفداری،۱۳۸۹:۱٦۱ و ۱٦۹-۱٦۸؛ احمدی،۱۳۸۸:۱۳-۱۲).

تحت تأثیر همین جریان گفتمانی و رابطه‌ی بینامتنی با متون تاریخی این دوره و شاهنامه، بازنمایی شخصیّت‌ها و شاهان تاریخی ایران باستان یکی از مختصّات بارز شعر دوره‌ی مشروطه است؛ به گونه‌ای که کم‌تر صفحه‌ای از دیوان شاعران این دوره را می‌توان یافت که در آن از عظمت شاهان باستانی ایران یاد نشده باشد. در واقع، این شاعران با یادکرد مکرّر تاریخ ایران باستان و شاهان آن در شعر و آشناکردن مردم با این تاریخ، کوشیدند تا به باززایی غرور و هویّت ملّی در میان جامعه بپردازند و ضمن یادآوری نوستالژیک افتخارات گذشته و مقایسه‌ی آن با عقب‌ماندگی‌های عصر خود، زمینه‌های بیداری مردم و خیزش همگانی را برای توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی جامعه فراهم آورند؛ برای نمونه ادیب‌الممالک فراهانی که در شعر زیر به منظور تهییج مردم، با لحنی حسرت‌بار از شکوه شاهان و چهره‌های ایران باستان یاد می‌کند، تاریخ مشترک ایرانیان را صرفاً به تاریخ باستان تقلیل می‌دهد؛ زیرا هیچ اشاره‌ای به شاهان و چهره‌های پرافتخار ایران پس از اسلام نمی‌کند:

کجا رفت شاپور و شاه اردشیر — که با دشنه درّید پهلوی شیر؟
کجا رفت بهرام و بهمن کجاست؟ — خداوند ایران و ارمن کجاست؟
کجا شاه اشکانیان، اردوان — ز ساسانیان، شاه نوشیروان؟
کجا آن بزرگان ایران زمین — که فرمانشان رفت تا هند و چین؟...
گر از تخم آنان یکی داشتیم — به دل تخم شادی همی‌کاشتیم

(ادیب‌الممالک،۱۳۸٦:٦۸۳)

برخی از شاعران نیز می‌کوشیدند این نوع تأکید بر تاریخ مشترک را از دوران کودکی در ایرانیان نهادینه کنند؛ برای نمونه، بهار در شعری با عنوان "سرود مدرسه" که برای اطفال دبستانی سروده شده، صرفاً از چهـره‌های تاریخی و اساطیـری ایران باستان نام می‌برد و حتی هنگامی که می‌خواهد کودکان را به راست‌گویی و درست‌پیمانی برانگیزاند، راست‌گویی را اختصاصاً به نیاکان باستانی نسبت می‌دهد:

همه از پشت کیقباد و جمیم — همه از نسل پور دستانیم
زاده‌ی کورش و هخامنشیم — بچّه‌ی قارن و نریمانیم

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

پسر مهرداد و فرهادیم تیره‌ی اردشیر و ساسانیم
ملک ایران یکی گلستان است ما گل سرخ این گلستانیم...
چون نیاکان باستانی خویش راستگوی و درست‌پیمانیم...
پارسی‌زاده‌ایم و پاک‌سرشت کز نژاد قدیم آریانیم
(بهار،۱۳۹٤:۶۳۷/۲)

همان گونه که مشاهده می‌شود، تأکید بر تاریخ مشترک در بسیاری از وارد با تأکید بر نژاد مشترک همراه بوده است؛ در واقع شاعران مشروطه، تحت تأثیر جریان گفتمانی غالب در این عصر و با بی‌توجّهی نسبت به تفاوت‌های نژادی در مناطق مختلف ایران(نظیر نژاد اعراب، ترکمن‌ها و...)، نژاد همه‌ی ایرانیان را به نژاد پارسی و آریایی تقلیل می‌داده و همه‌ی آن‌ها را از نسل شخصیّت‌های آریایی می‌دانسته‌اند.

هم‌چنین تأکید شاعران این دوره بر تاریخ ایران باستان به عنوان تاریخ مشترک به حدّی بوده که در اشعار بسیاری از آن‌ها برای نامیدن ایران از یک فرمول مشخّص یعنی "واژه‌ی دلالت‌کننده بر کشور + نام یکی از سلسله‌ها یا شخصیّت‌های ایران باستان" استفاده می‌شده است؛ از این ترکیبات می‌توان به ترکیب‌هایی چون "گهواره‌ی ساسانیان"(میرزاده‌ی عشقی،۱۳۵۷:۲۳۳)، "موطن جمشید و سیروس"(همان:۳۹٤)، "کشور هوشنگ"(فرّخی،۱۳۹۱:۱۱۱)، "پایتخت کیان"(همان:۱۳۵)، کشور کسری"(همان:۲۱٦)، "منزل‌گاه کیکاووس"، "خواب‌گاه داریوش"(همان:۲٤۷)، "منزل سیروس"(همان:۲۷۵)، "مملکت داریوش"(عارف قزوینی،۱۳٤۲:۲۰۳)، "خانه‌ی کیخسرو"(همان: ۲۲٤)، "کشور ساسان"(همان:۲۲۵)، "کشور دارا"(بهار، ۱۳۹٤:۵۵۵/۱)، "مرز کیان"(همان:۵۵٦/۱) و "مُلک جَم"(همان:۱۷۹/۲) اشاره کرد. کاربرد این ترکیبات در اشعار فرّخی و عارف قزوینی نسبت به اشعار دیگر شاعران، برجستگی بیش‌تری دارد.

هم‌چنان که در نمونه‌های پیشین دیده می‌شود، نکته‌ی مهم در شعر دوره‌ی مشروطه در راستای تبیین هویّت ملّی بر مبنای تاریخ‌نگری باستان‌گرایانه، عدم تمایز بین تاریخ واقعی و تاریخ اساطیری است؛ بدین معنا که شاعران دوره‌ی مشروطه، شاهان و شخصیّت‌های اساطیری را جزئی از تاریخ واقعی ایران می‌پندارند و آن‌ها را در کنار شاهان و شخصیّت‌های تاریخی باستان می‌نشانند. از نظر تبارشناسی گفتمانی، این درهم‌آمیختگی تاریخ و اسطوره، برآیند همین دیدگاه در تاریخ‌نگاری دوران قاجار و مشروطه و در مجموع نیز متأثّر از شاهنامه‌ی فردوسی است که در آن مرزبندی دقیقی بین اسطوره و تاریخ وجود ندارد و مجموع تاریخ و اسطوره و حماسه، تاریخ ملّی ایرانیان

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

به شمار می‌رود. افزون بر این، مجموعه‌ی اسطوره‌ها «یکی از مهم‌ترین عوامل ایجاد هویّت ملّی به شمار می‌روند؛ زیرا هویّت مقوله‌ای انتزاعی و ایستا نیست؛ بلکه امری است پویا که شکلی از آگاهی درباره‌ی خود، جامعه، تاریخ، فرهنگ و آینده را القا می‌کند»(رجایی،۱۳۸۲:۱٤).

شاعران مشروطه گاه در کنار چهره‌های ایران باستان، به چهره‌های مقتدر ایران پس از اسلام نیز نظر داشته‌اند و بدین ترتیب تاریخ مشترک ایرانیان را صرفاً به ایران باستان تقلیل نداده و تصویر معقول‌تری از تاریخ مشترک به عنوان یکی از مؤلّفه‌های مهم هویّت ملّی ایرانیان ارائه کرده‌اند؛ برای نمونه میرزاده‌ی عشقی، در شعری که علیه لرد کرزن، سیاست‌مدار معروف انگلیسی و طرّاح قرارداد ۱۹۱۹ سروده، به تاریخ ایران پس از اسلام به عنوان بخش مهمّی از هویّت ملّی و تاریخی ایرانیان ارج می‌نهد و توجّه مخاطبان خود را به افتخارات این دوران معطوف می‌کند:

...ولی خفته است در ایران بسی شیر — کجا گردن نهند در زیر زنجیر؟
ز صفاری ز سلجوقی و دیلم — نگویم ز آل بویه بیش یا کم
شه اسماعیل و شه طهماسب دیده — چو شه عبّاس، مردی پروریده
اگر سام و نریمان شد فسانه — ز نادر کی توان جستن بهانه؟
که ایران شیر نر بسیار دارد — هژبر حمله‌ور بسیار دارد
تهی هرگز از آنان ملک جم نی — که شیرانش برند از دشمنان پی

(میرزاده‌ی عشقی،۱۳۵۷:۳۹٤)

بهار نیز اگرچه در شعر "سرود مدرسه" صرفاً بر اساطیر و تاریخ ایران باستان تأکید کرده، امّا در ابیات زیر، به صراحت ابتدا به تاریخ پرافتخار ایران باستان و سپس بلافاصله به تاریخ ایران پس از اسلام اشاره می‌کند و با تلفیق این دو دوره، تصویر زیبایی از تاریخ مشترک ایران را در پیش چشم مخاطب قرار می‌دهد:

این همان ملک است کاندر باستان بینی در او — داریوش از مصر تا پنجاب فرمان‌گستر است
وز پس اسلام رو بنگر که بینی بی‌خلاف — کز حلب تا کاشغر میدان سلطان سنجر است

(بهار،۱۳۹٤:۶۲۲/۱)

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

زبان مشترک

اندیش‌مندان و صاحب‌نظران معاصر عموماً زبان را به عنوان هسته‌ی اصلی فرهنگ مورد توجّه قرار داده و بر نقش آن در شکل‌گیری هویّت تأکید کرده‌اند؛ برای نمونه به عقیده‌ی برگر و لوکمان[1]، زبان حوزه‌های گوناگون درون واقعیّات زندگی را به یکدیگر پیـوند داده، آن‌ها را در یک مجموعه‌ی معنادار کلّی گرد می‌آورد و موجب تشکیـل هویّـت ملّی و خودآگاهی نسبت به آن می‌شود(برگر و لوکمان،۸:۱۳۷۵). در این میان حتّی برخی، زبان را مهم‌ترین مؤلّفه‌ی هویّت ملّی دانسته‌اند (مسکوب،۲۲:۱۳۷۳).

زبان فارسی نیز در برخی از مقاطع حسّاس تاریخ، نقش مهمّی در بازسازی هویّت ملّی ایرانیان داشته که بارزترین نمونه‌ی آن نقش فردوسی و شاهنامه در حفظ و برکشیدنِ زبان فارسی در راستای احیای هویّت ایرانی پس از حمله‌ی اعراب است؛ چنان‌که شاعر خود تصریح می‌کند: «عجم زنده کردم بدین پارسی». با این حال، جامعه‌ی ایرانی به لحاظ قومی و زبانی، جامعه‌ای پراکنده بوده و هر قوم نیز زبان خاصّ خود را داشته است. با آغاز پروژه‌ی ملّت‌سازی و نیاز به ایجاد یک زبان مشترک و فراگیر - به عنوان یکی از شاکله‌های مهمّ هویّت ملّی- زبان فارسی به زبان ملّی بدل شد و حتّی برخی از روشن‌فکران و نظریّه‌پردازان دولت ملّی با نگرشی افراطی، خواهان نفی و طرد سایر زبان‌ها و گویش‌های محلّی شدند(امن‌خانی و علی‌مددی،۷۸:۱۳۹۳)؛ چنان که محمود افشار در سرمقاله‌ای که نخستین بار در سال ۱۳۰٤ ه.ش. در مجله‌ی آینده چاپ گردید و در سال ۱۳۳۸ ه.ش. نیز بازنشر شد، گسترش زبان فارسی و حذف زبان‌های محلّی را لازمه‌ی وحدت ایران می‌داند. او حتّی در رویکردی دوقطبی و تقابلی و با متوسّل‌شدن به یکی از مهم‌ترین سازوکارهای طرد، ذهنیّت سوژه را در این راستا سامان می‌دهد که زبان محلّیِ اقوام گوناگونِ ایران، «دیگری» و زبان بیگانه است. افشار در این زمینه چنین می‌نویسد: «منظور از کامل کردن وحدت ملّی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیّت یابد، اختلافات محلّی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود... کُرد و لر و قشقایی و عرب و ترک و ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته، هر یک به لباسی ملبّس و به زبانی متکلّم نباشد. به عقیده‌ی ما تا در ایران وحدت ملّی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود، هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیّت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد... می‌توان ایلات فارسی‌زبان را به نواحی بیگانه‌زبان فرستاد و در آن

[1] Berger & Lukman

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

جا ده‌نشین کرد و در عوض، ایلات بیگانه‌زبانِ آن نقاط را به جای آن‌ها به نواحی فارسی‌زبان کوچ داد»(افشار،۱۳۳۸:۱۳۲-۱۳۳).

البتّه شاعران دوره‌ی مشروطه که خود از نواحی گوناگون ایران و متعلّق به قومیّت‌های مختلف بوده‌اند، چنین دیدگاه افراطی‌ای نسبت به زبان نداشته‌اند؛ زیرا در نظر آن‌ها اثبات اهمّیّت زبان فارسی برای ایجاد همبستگی بین ایرانیان، به معنای طرد و نفیِ زبان‌ها و گویش‌های بومی در راستای تضعیف هویّت قومی نبوده است. شاعران این دوره، به دو شیوه‌ی مستقیم و غیرمستقیم کوشیدند تا بر نقش غیرقابل انکارِ زبان فارسی در بازتولید هویّت ملّی و لزوم گسترش دامنه‌ی رواج این زبان به عنوان زبان معیار در سراسر ایران تأکید کنند و زبان فارسی را در نظر مخاطبان برجسته سازند.

در شیوه‌ی غیرمستقیم، با توجّه به نقش فردوسی و شاهنامه در احیای زبان فارسی و روحیّه‌ی ملّی‌گرایانه‌ی ایرانیان، کوشش‌های او در راستای باززایی هویّت ملّی ایرانیان با تکیه بر مؤلّفه‌ی زبان، برجسته شده است؛ چنان که ملک‌الشعرای بهار، از فردوسی با تعبیراتی چون "سوار پارسی"(بهار،۱۳۹٤:۵۵۷/۱) و "رب‌النوع گفتار دری"(همان:۵٦۳/۱) یاد می‌کند و میرزاده‌ی عشقی نیز گفتار فردوسی را احیاکننده‌ی ملّت ایران می‌داند:

بهر فردوسی چه باید کرد کو از کار خویش یعنی از نیروی طبع و معجز گفتار خویش،
مرده فرزندان چندین قرن ایران زنده کرد از لب آموی تا دریای عمان زنده کرد
(میرزاده‌ی عشقی،۱۳۵۷:۳۹۰)

برخی شاعران نیز کوشیدند با سرایش اشعاری به زبان فارسی سره (خالص)، به طور غیرمستقیم بر توانش و ظرفیّت والای این زبان به عنوان زبان مشترک تأکید کنند. بارزترین شاعر در این زمینه ادیب‌الممالک فراهانی است که اشعاری چون قطعه‌ی "ستایش دانش"(ادیب‌الممالک، ۱۳۸٦:۷۷۲-۷۷۱) و مثنوی هجده‌بیتی خطاب به موبد زردشتی، ارباب کیخسرو شاهرخ(همان: ۵۸۱-۵۸۲) را به فارسی سره و بدون هیچ واژه‌ی دخیلی سروده است.

امّا در زمینه‌ی اشاره‌های مستقیم به نقش زبان فارسی در هویّت ملّی، ملک‌الشعرای بهار را باید یکّه‌تاز شاعران مشروطه و پسامشروطه دانست؛ زیرا او که استاد دانشگاه و دارای تتبّعات عمیقی در ادبیّات کلاسیک فارسی بوده، به خوبی از کارایی زبان فارسی در بازتولید هویّت ملّی ایرانیان در ادوار تاریخ ایران به ویژه در دوره‌ی فردوسی(سده‌ی چهارم هجری) آگاه بوده و به ظرفیّت‌ها و قابلیّت‌های این زبان وقوف کامل داشته است. ضرورت تأکید بر زبان فارسی به عنوان زبان مشترک

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

در نظر بهار به حدّی بوده که او از ایدئولوژی و گرایش‌های عقیدتی مردم برای تثبیت این امر بهره می‌گیرد و با استناد به روایتی از پیامبر اسلام(ص)، زبان مشترک اهل بهشت را به جای زبان مادری آن‌ها، زبان دری/فارسی می‌داند:

گفت پیغمبر که دارند اهل فردوس برین بر زبان، لفظ دری جای زبان مادری
(بهار،۱۳۹٤:۵٦۳/۱)

هم‌چنین در راستای تأکید بر زبان فارسی است که بهار حتّی آوازخوانیِ مرغان سراسر ایران، از بندر شاهی تا دربند را به این زبان می‌داند؛ این تعبیر شاعرانه بیش از هر چیز تأکیدی بر رواج زبان فارسی به عنوان زبان معیار و رسمی در مناطق مختلف ایران است:

شد کشور ایران چو یکی باغ شکفته از ساحل جیحون همه تا ساحل اروند
مرغان، سخنِ پارسی آغاز نهادند از بندر شاهی تا باره‌ی دربند
(بهار،۱۳۹٤:۵۵۵/۱)

بهار در جایی دیگر، از منِ شخصی، منِ اجتماعی را اراده می‌کند و با این تعبیر، زبان فارسی را مایه‌ی حیات خود و ملّت ایران می‌داند: «تا زبان پارسی زنده است، من هم زنده‌ام»(بهار،۱۳۹٤: ۵۲۰/۱). امّا مهم‌ترین ابیات بهار که در آن‌ها به صراحت زبان فارسی یکی از مهم‌ترین مؤلّفه‌های هویّت ملّی به شمار آمده، ابیات زیر است. اگرچه در بیت نخست، "یک‌زبان" کنایه از موافق و هم‌نظر است، امّا با توجّه به ابیات بعدی، ایهامی به رواج زبان فارسی به عنوان زبان رسمی در میان اقوام گوناگون ایران دارد:

کُرد و بلوچ و عرب و ترکمان گشته به وصفت همگی یک‌زبان...
فارسی از جهد تو احیا شود وحدت ملّی ز تو پیدا شود
(بهار،۱۳۹٤:۱۷۸/۲)

لازم به یادآوری است فارسی‌گرایی و تأکید بر زبان مشترک در دوره‌ی رضاشاه که ملّی‌گرایی آن زاییده و ادامه‌ی ملّی‌گرایی عصر مشروطه بوده نیز تداوم می‌یابد و این امر در شعر بهار که در هر دو دوره در عرصه‌ی سیاست و ادبیّات حضور پُررنگی داشته است، به روشنی بازنمایی می‌شود. روی کار آمدن رضاشاه با برچیده‌شدنِ حکومت قاجار که در دربار آن‌ها زبان غیرفارسی نفوذ زیادی داشته، برابر بوده است؛ به همین سبب بهار در شعرِ "چهار خطابه" صراحتاً از این امر که زبان دربار کاملاً فارسی شده و رضاشاه در راستای تقویت ملّی‌گراییِ ایرانیان بر ترویج زبان فارسی در سرحدات ایران تأکید فراوانی کرده است، ابراز خرسندی و مسرّت می‌کند:

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

یک روز بود لهجه‌ی دربار، اجنبی امروز قند پارسی آن جا مکرّر است
(بهار،۱۳۹٤:۱/۶۱۰)

سر حد ایران کند فسحت دیرینه کسب با سخن پارسی امر تو گردد روان
(بهار،۱۳۹٤:۱/۳۷۳)

افزون بر این، تعبیرات شاعرانه‌ای که بهار در توصیف زبان فارسی به کار می‌برده و بر شیرینی آن تأکید می‌کرده نیز بیش از هر چیز با هدف تقویت این زبان و افزودن بر ارج آن در نظر مردم مناطق مختلف کشور بوده است؛ به ویژه آن که گاه بر اقرار همگان به حلاوت زبان فارسی تأکید می‌کند:

قندی است پارسی که شکرپاسخان ری در پُرحلاوتیش کنند اعتراف‌ها
(بهار، ۱۳۹٤:۱/٤۹۷)

عارف قزوینی نیز در دو تصنیف خود(تصنیف‌های شانزدهم و هجدهم)، نقش زبان فارسی را در باززایی هویّت ملّی ایرانیان به طور آشکار مورد توجّه و تأکید قرار می‌دهد. انتخاب قالب تصنیف برای این منظور، بسیار آگاهانه و خردمندانه بوده است؛ زیرا تصنیف به سبب درآمیختگی با موسیقی، نفوذ و اثرگذاری بسیار زیادی در مخاطبان- از هر قشر و طبقه‌ی اجتماعی- دارد. توضیح آن که برخی از افراطیون کشور ترکیه، آذربایجان ایران را از نظر هویّتی، جدا از ایران تصوّر می‌کرده و این امر را پیوسته در نوشته‌های خود تکرار می‌نموده‌اند؛ عارف قزوینی در واکنش به این پریشان‌گویی‌ها و تفرقه‌افکنی‌ها و با تعبیرِ "دواسبه با زبان فارس از ارس پریدن"(عارف قزوینی، ۱۳٤۲: ۳۵)، صلاح کار را در رواج بیش از پیش زبان فارسی در دیار آذربایجان می‌داند. او ضمن اشاره به نژاد ایرانیِ مردم آذربایجان و تولّد زردشت در این دیار، از آن‌ها می‌خواهد به منظور تأکید بر هویّت ایرانی خود، زبان فارسی را که زبان مشترک ایرانیان است و اکنون در آذربایجان به حاشیه رفته، فراموش نکنند:

نسیم صبحدم خیز بگو به مردم تبریز که نیست خلوت زردشت
(جای صحبت چنگیز) (جای صحبت چنگیز)
زبانتان شد از میان به گوشه‌ای نهان سیاه‌پوش و خاموش ز ماتم سیاوش
گر از نژاد اویید نکرد باید این دو را فراموش (نکرد باید این دو را فراموش)
(عارف قزوینی،۱۳٤۲:۳۵-۳۶)

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

عارف در تصنیف هجدهم نیز با مصراعِ "زبان فرامش نکنید"(عارف قزوینی،۱۳٤۲:٤۱) که خطاب به مردم تبریز سروده شده، مجدّداً بر همین مسأله تأکید کرده است. این اشعار نشان می‌دهد که او به خوبی از نقش زبان فارسی در باززایی هویّت ملّی ایرانیان و نیز از اهداف کاملاً مغرضانه‌ی افراطیون ترکیه آگاهی داشته است؛ زیرا این افراطیون بدون توجّه به نژاد اصلی مردم آذربایجان و صرفاً به سبب یکسانی زبانیِ مردمان این دیار با ترکیه، سعی در ایجاد تشکیک در هویّت ایرانیِ اهالی آذربایجان داشته‌اند.

نتیجه‌گیری

هویّت اجتماعی طیف گسترده‌ای از هویّت‌ها را دربرمی‌گیرد که مهم‌ترین سطح آن، هویّت ملّی است. توجّه ایرانیان به هویّت ملّی، در دوره‌ی مشروطه و دهه‌های منتهی به آن به طور جدّی مطرح شد. در این میان، شعر مشروطه که بیش از همه‌ی ادوار شعر فارسی با فرامتن‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در پیوند بوده، در بازتولید هویّت ملّی ایرانیان، نقش بسیار مؤثّری داشته است؛ به گونه‌ای که یکی از کارکردهای مهمّ شعر این دوره، صورت‌بندیِ هویّت ملّی از طریق بازنمایی و برجسته‌سازی مؤلّفه‌های این هویّت بوده است. شاعران این دوره تحت تأثیر شاهنامه و جریان گفتمانی غالبِ عصر، از بین مؤلّفه‌های گوناگون هویّت ملّی، بر سه مؤلّفه‌ی سرزمین مشترک، تاریخ مشترک و زبان مشترک، بسیار تأکید کردند.

در راستای تأکید بر مؤلّفه‌ی سرزمین مشترک، دو واژه‌ی وطن و ایران از پربسامدترین واژه‌های شعر مشروطه هستند. در شعر این دوره تحت تأثیر وجود سرزمینی یکپارچه در ایران باستان و شاهنامه و نیز تحت تأثیر مفهوم وطن در غرب، وطن در مفهوم سیاسیِ نوین خود مورد تأکید قرار گرفت. شاعران دوره‌ی مشروطه برای افزایش تعلّق مردم به وطن مشترک و تثبیت گفتمان ملّی-گرایانه‌ی خود، ضمن نام بردن از مناطق مختلف به عنوان زیرمجموعه‌ی ایران، از دو شگردِ موازی‌سازی وطن با مادر و ناموس و نیز از حدیث "حبّ الوطن من الایمان" بسیار بهره گرفتند. در همین راستا، بیگانه‌ستیزی و ایجاد دو قطبِ "ما"(ایرانیان) و "دیگری"(بیگانگان) به منظور تحریک احساسات میهن‌دوستانه، یکی از لایه‌های پُررنگ شعر این دوره است.

در زمینه‌ی مؤلّفه‌ی تاریخ مشترک، تحت تأثیر شاهنامه و اندیشه‌ی باستان‌گراییِ حاکم بر ذهن مورّخان و روشن‌فکران دوران قاجار و مشروطه، بازنماییِ نوستالژیکِ چهره‌های تاریخی و اساطیریِ ایران باستان یکی از مختصّات بارز شعر دوره‌ی مشروطه- با هدف باززایی غرور و

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

هویّت ملّی در میان جامعه- بوده است؛ چنان که بسیاری از این شاعران در مواضع گوناگون، تاریخ مشترک ایرانیان را به تاریخ و اساطیر باستان تقلیل می‌داده‌اند. تأکید بر این نوع تاریخ مشترک در بسیاری از موارد با تأکید بر نژاد مشترک و بی‌توجّهی نسبت به تفاوت‌های نژادی در مناطق مختلف ایران همراه بوده است؛ البتّه شاعران مشروطه گاه در کنار تاریخ ایران باستان، به گوشه‌های پُرافتخاری از تاریخ ایرانِ پس از اسلام نیز نظر داشته و بدین ترتیب تصویر معقول‌تری از تاریخ مشترک ارائه کرده‌اند.

در راستای زبان مشترک نیز شعرای مشروطه بدون هم‌سویی با برخی نظرات افراطی درباره‌ی طرد زبان‌های محلّی، بر نقش غیرقابل انکارِ زبان فارسی در بازتولید هویّت ملّی و لزوم گسترش دامنه‌ی این زبان به عنوان زبان معیار در سراسر ایران تأکید کردند و کوشیدند تا به شیوه‌های مستقیم و غیرمستقیم، زبان فارسی را در نظر مخاطبان برجسته سازند. برجسته‌سازی کوشش‌های فردوسی در راستای باززایی هویّت ملّی ایرانیان با تکیه بر مؤلّفه‌ی زبان و نیز سرایش اشعاری به فارسی سره به منظور تأکید بر ظرفیّت‌ها و قابلیّت‌های گسترده‌ی زبان فارسی، بخشی از شیوه‌های غیرمستقیم بوده‌اند. اشاره‌های کاملاً صریح و مستقیم به نقش زبان فارسی در باززایی هویّت و وحدت ملّی نیز در اشعار عارف قزوینی و به ویژه ملک‌الشعرای بهار مشهود است. این نکته را نیز باید افزود که بازنمایی مؤلّفه‌های هویّت ملّی در اشعار بهار نسبت به دیگر شاعران مشروطه، از بسامد و ژرفای بیشتری برخوردار است.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

منابع

۱. آذر، اسماعیل (۱۳۹۳) «نقش شاعران در بحران هویّت ملّی»، **مطالعات میان‌فرهنگی**، سال دهم، شماره‌ی بیست و چهارم: ۹۷-۷۳.

۲. آزاد ارمکی، تقی و وکیلی، عارف (۱۳۹۲) «مطالعه‌ی جامعه‌شناختی تعریف مفهوم هویّت ملّی میان اندیشمندان ایرانی»، **مطالعات توسعه‌ی اجتماعی-فرهنگی**، دوره‌ی دوم، شماره‌ی یک: ۳۳-۹.

۳. آژند، یعقوب (۱۳٦۳) **ادبیّات نوین ایران**، تهران: امیرکبیر.

٤. آیدنلو، سجّاد (۱۳۹۰) **دفتر خسروان**، تهران: سخن.

۵. احمدی، حمید (۱۳۸۸) **بنیادهای هویّت ملّی ایران**، تهران: پژوهش‌گاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

٦. ادیب‌الممالک فراهانی، میرزا صادق (۱۳۸٦) **دیوان**، نوشته و تنقیح علی موسوی گرمارودی، تهران: قدیانی.

۷. افشار، محمود (۱۳۳۸) «یگانگی ایرانیان و زبان فارسی»، **آینده**، سال چهارم، شماره‌ی دوم: ۱۳۳-۱۲۹.

۸. امن‌خانی، عیسی و علی‌مددی، منا (۱۳۹۳) «فردوسی و گفتمان مدرن ایرانی»، **جستارهای ادبی**، سال چهل و هفتم، شماره‌ی اوّل (پیاپی ۱۸۵): ۸۸-٦۵.

۹. برگر، پیتر و لوکمان، توماس(۱۳۷۵) **ساخت اجتماعی واقعیّت**، ترجمه‌ی فریبرز مجیدی، تهران: علمی و فرهنگی.

۱۰. بهار، محمّدتقی (۱۳۹٤) **دیوان**، به اهتمام چهرزاد بهار، ۲ جلد، تهران: توس.

۱۱. جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱) **هویّت اجتماعی**، ترجمه‌ی تورج یاراحمدی، تهران: شیرازه.

۱۲. حاجیانی، ابراهیم (۱۳۷۹) «تحلیل جامعه‌شناختی هویّت ملّی در ایران و طرح چند فرضیّه»، **مطالعات ملّی**، سال دوم، شماره‌ی پنجم: ۲۲۸-۱۹۳.

۱۳. رجایی، فرهنگ (۱۳۸۲) **مشکله‌ی هویّت ایرانیان امروز: ایفای نقش در عصر یک تمدّن و چند فرهنگ**، تهران: نی.

۱٤. رنان، ارنست (۱۳۸۹) **ملّت چیست؟**، ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند، تهران: طرح نو.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

۱۵. روحانی، مسعود و عنایتی قادیکلایی، محمّد(۱۳۸۹) «مؤلّفه‌های هویّت ملّی در شعر معاصر(مطالعه‌ی موردی: شعر محمّدرضا شفیعی کدکنی)»، **مطالعات ملّی**، سال یازدهم، شماره‌ی دوم: ۱۲۶-۱۰۵.

۱۶. زرقانی، مهدی (۱۳۹٤) **چشم‌انداز شعر معاصر ایران**، تهران: ثالث.

۱۷. شفیعی کدکنی، محمّدرضا (۱۳۹٤) **با چراغ و آینه: در جست‌وجوی ریشه‌های تحوّل شعر معاصر ایران**، تهران: سخن.

۱۸. شفیعی کدکنی، محمّدرضا (۱۳۸۷) **ادوار شعر فارسی از مشروطیّت تا سقوط سلطنت**، تهران: سخن.

۱۹. صدرالاشرافی، سیّد ضیاءالدین (۱۳۸٦) **کثرت قومی و هویّت ملّی ایرانیان**، تهران: اندیشه‌ی نو.

۲۰. عارف قزوینی، میرزا ابوالقاسم (۱۳٤۲) **دیوان**، برلین: چاپ‌خانه‌ی مشرقی.

۲۱. عالی عبّاس‌آباد، یوسف (۱۳۸۹) «ایران و هویّت ملّی در اندیشه‌ی مهدی اخوان ثالث»، **مطالعات ملّی**، سال یازدهم، شماره‌ی اوّل" ۸۶-۵۷.

۲۲. عبداللهی، محمّد (۱۳۷٤) «هویّت جمعی: دینامیسم و مکانیسم تحوّل آن در ایران»، **مجموعه مقالات نامه‌ی انجمن جامعه‌شناسی ایران**، دفتر اوّل: ۸۳-٦۳.

۲۳. علم، محمّدرضا و رئیسی، مینا (۱۳۹۱) «مؤلّفه‌های هویّت ملّی در دیوان میرزاده‌ی عشقی»، **مطالعات تاریخ فرهنگی**، سال چهارم، شماره‌ی چهاردهم: ۷٤-۵۳.

۲٤. علیخانی، علی‌اکبر (۱۳۸۳) **مجموعه‌مقالات هویّت در ایران**، تهران: پژوهش‌کده‌ی علوم انسانی و اجتماعی.

۲۵. علی‌زاده، محمّدعلی و طرفداری، علی‌محمّد (۱۳۸۹) «تبارشناسی مبانی هویّت ملّی در تاریخ‌نگاری ملّی‌گرایانه‌ی دوران قاجار و مشروطه»، **مطالعات سیاسی**، سال دوم، شماره‌ی هفتم: ۱۷۱-۱٦۱.

۲٦. فرّخی یزدی، محمّد (۱۳۹۱) **دیوان**، به کوشش حسین مسرّت، تهران: مولی.

۲۷. فردوسی، ابوالقاسم(۱۳۸٦) **شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو)**، تهران: علم.

۲۸. فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۷٦) **احادیث و قصص مثنوی**، ترجمه‌ی کامل و تنظیم مجدّد از حسین داودی، تهران: امیرکبیر.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]

۲۹. کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰) **عصر اطّلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ: قدرت هویّت**، ترجمه‌ی حسین چاووشیان، تهران: طرح نو.

۳۰. گل‌محمّدی، احمد (۱۳۸۱) **جهانی‌شدن فرهنگ و هویّت**، تهران: نی.

۳۱. مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۳) **هویّت ایرانی و زبان فارسی**، تهران: باغ آیینه.

۳۲. میرزاده‌ی عشقی، سیّد محمّدرضا (۱۳۵۷) **کلّیّات مصوّر**، به کوشش علی‌اکبر مشیر سلیمی، تهران: امیرکبیر.

۳۳. میرمحمّدی، داوود (۱۳۸۳) **هویّت ملّی در ایران**، تهران: مؤسّسه‌ی مطالعات ملّی.

۳٤. نامورمطلق، بهمن (۱۳۹۰) **درآمدی بر بینامتنیّت**، تهران: سخن.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-20]